

در حاشیه برنامه پرگار، ساواک

برنامه پرگار تلویزیون بی بی سی چهارشنبه سی و یکم تیر ماه با حضور چهار مهمان به بحث پیرامون دستگاه امنیتی رژیم پیشین موسوم به ساواک اختصاص دارد. در این برنامه دو تن از زندانیان گروه‌های چپ در نظام گذشته، آقایان سعید شاهشوندی و مصطفی مدنی، رو در رو با رئیس اداره سوم ساواک، آقای احمد فراستی، قرار دارند و تاریخ نگار حوادث امنیتی آن دوره، آقای عرفان قانعی فرد، به عنوان مورخ مشارکت دارد. آقای فراستی در جایگاه مسئول اجرای وظایف اداره سوم ساواک اظهار می‌دارد که این دستگاه امنیتی مطابق مصوبه سال ۱۳۱۰ ماموریت داشت با نفوذ کمونیزم در ایران مبارزه کند و به همین صورتی که امروز تشکیل حزب نازی‌ها در آلمان غیر قانونی است فعالیت‌های گروه‌های چپ نیز در ایران مغایر قانون تعریف شده بود. ایشان فعالیت‌های ساواک را همانند دیگر دستگاه‌ها از جمله شهربانی و ژندارمری در راستای صرفاً انجام وظیفه قانونی محوله تعریف می‌کند. آقای فراستی در پاسخ به این پرسش که آیا اساساً شکنجه و سرکوب در ساواک وجود داشته یا خیر می‌گوید ما مخالفین را سرکوب نمی‌کردیم بلکه با آنها "مبارزه" می‌کردیم، و آنچه به عنوان شکنجه در اذهان عمومی شکل گرفته سخن نا راست و نا صوابی بیش نیست. از دیدگاه ایشان شکنجه یعنی اذیت و آزار افراد بیگناه در حالیکه خط و مشی ساواک در برخورد با متهمین و مجرمین "فشار و خشونت" بوده است.

در مقابل مواضع آقای فراستی آقایان شاهشوندی و مدنی ساواک را دستگاه مخوف امنیتی می‌دانند که در آن انواع و اقسام شکنجه‌ها از شلاق بر کف پا تا شوک الکتریکی موسوم به "آپولو" و فرو کردن سوزن زیر ناخن رواج داشته است. در حالیکه شاهشوندی و مدنی فعالیت‌های سیاسی خود را مبارزه در راه آزادی می‌خوانند طرف مقابل آنها را خرابکار می‌داند که در یک نمونه خاص با انفجار بمب در خیابان بهجت آباد تهران موجب کشته شدن چندین عابر بیگناه می‌گردند.

در این میان آقای قانعی فرد اظهار می‌دارد که با تدبیر در گفته‌ها، نوشته‌ها و قرآن موجود به حقایق دست یافته مبنی بر اینکه گروه‌های سیاسی با روی آوردن به مبارزه مسلحانه خشونت را بر ساواک تحمیل کردند. ایشان با استناد بر مصاحبه‌هایی که با مقامات ارشد ساواک داشته معتقد است مخالفان رژیم پیشین با بزرگنمایی و سخنهای نا صواب نه

تنها در مورد عملکرد ساواک اغراق نموده بلکه با "ترقه بازی" فضای آن زمان را چنان رادیکالیزه کردند که ساواک ناچار شد به اعمال خشونت بیشتر روی آورد. در مقابل دیدگاه قانعی فرد این نکته از سوی شاهسوندی و مدنی مطرح می‌گردد که مبارزه مسلحانه محصول استبداد آن زمان بود و چنانچه فضا جهت فعالیت سیاسی باز بود مبارزه مسلحانه موضوعیت نمی‌یافت.

برنامه‌پرگار در این خصوص و نقطه نظرات مطروحه را اگر نمای شماتیک و تصویر بر جسته‌ای از واقعیت جامعه ایران بدانیم باید گفت، متأسفانه علیرغم نیم قرن تاریخ خونبار معاصر، جامعه ما به صورت وحشتناکی از توسعه نیافتگی سیاسی و هرج و مرج در بن مایه اندیشه سیاسی رنج می‌برد. با آنکه در میانه دو سوی این برنامه دست کم این فرض مشترک وجود دارد که هر دو جبهه متخاصم به زعم خودشان آنچه می‌کرده اند (یکی در راه اجرای قانون و دیگری در طلب آزادی) همه و همه در راه سعادت ایران بوده ولی هیچ تلاش شایسته و بایسته‌ای در راه درک مشترک بر سر اینکه با توجه به دردهای ناخوشایند و فرساینده دیروز، سعادت امروز ایران در چه نهفته است صورت نمی‌گیرد. آیا به راستی امروز ادامه دیروز نیست؟ و اگر هست (که هست) اصل خرد ورزی و اندیشمندی حکم نمی‌کند تجربه دیروز دستمایه بهروزی امروز قرار گیرد؟

در این میان نقش یک تاریخ نگار به عنوان شخص امین که قرار است تصویری بیطرفانه از گذشته به نسل امروز منتقل کند در راه زدودن چنین عقب ماندگی سیاسی و کاشتن بذر جامعه مدنی بسیار بر جسته است. بر ذمه تاریخ نگار است تا در درجه اول با پرهیز از مغلطه [سخن به ظاهر درستی که مفهوم و معنای نا راستی را در خود حمل می‌کند] از کاربرد واژه‌هایی که بار معنایی خاصی را در خود حمل می‌کنند بپرهیزد. در نگرش به عمق وقایعی که هر دو طرف ماجرا زنده و حاضر نشسته اند و طی آن یکی آنچه را که می‌کرده کوشش آزادیخواهانه می‌نامد و دیگری آن را تلاش خرابکارانه و ضد مصالح ملی می‌خواند، یک تاریخ نگار بیطرف و صاحب رسالت ملی چگونه می‌تواند واژه به شدت بار گذاری شده تروریست را بکار گیرد؟ در منازعه نظری همراه با فوران آتش خشم که یک طرف ماجرا از آثار شکنجه بر بدن خود می‌گوید و طرف دیگر از اجرای قانون و انجام وظیفه صحبت می‌کند چه لزومی دارد از صفت شادروان برای مقامات فوت شده ساواک استفاده کرد؟ آیا هرگز دیده شده مورخی، چه ایرانی و چه غیر ایرانی، در نگارش تاریخ ایران بگوید

شادروان خشایار اول؟! شادروان نادر شاه؟! نگرش به وقایع تاریخی با واژه‌هایی چنین بار گذاری شده نه تنها با

معیارهای آکادمیک ناسازگار است بلکه هیچ کمکی به توسعه سیاسی ایران نمی‌کند.

در کنار وظیفه و رسالت ملی یک مورخ باید به مسئولیت‌کسانی که صحنه آفرینان دیروز بودند و امروزه ما بی‌تردید

جدای از آن دیروز نیست نیز اشاره شود. هنگامیکه آقای فراستی از انفجار بمب در بهجت آباد تهران سخن به میان

می‌آورد نه آقای شاهسوندی و نه آقای مدنی هیچکدام آن را رد نمی‌کنند و در عوض بر مواضع فرید خود ابرام دارند.

اصل توسعه سیاسی حکم می‌کند اکنون که چهل سال از آن ماجرا می‌گذرد با دید نو و به هدف تجربه دیروز دستمایه

بهروزی امروز است به این قضیه نگریسته شود. چه ایرادی دارد ما به آن حد از توسعه یافتگی سیاسی و بلوغ اندیشه

دست یابیم که به صراحت کشته شدن عابر بیگناه را اشتباه بدانیم؟ با آنکه یک تاریخ‌نگار حق ندارد در این مورد خاص

همسو با یک طرف ماجرا و با زیر پا نهادن اصل بی‌طرفی از واژه تروریست استفاده کند ولی نگاهی به تعریف ارائه

شده از سوی سازمان ملل مبنی بر اینکه تروریسم یعنی کشتن افراد بیگناه و بویژه غیر نظامی در راه اهداف سیاسی،

پس بمب‌گذاری در بهجت آباد تهران عملی غیر اخلاقی، غیر انسانی و غیر ملی بوده است. به همین منوال وظیفه ملی،

اخلاقی و انسانی آقای فراستی نیز ایجاب می‌کند آنجا که آقای مدنی از شکنجه شدن شاعر، نویسنده و نماینده نویس

(که هیچکدام حتا با گلنگدن تفنگ هم آشنا نبوده چه رسد به مبارزه مسلحانه) سخن به میان می‌آورد و او آن را رد نمی

کند دست کم پذیرای این حقیقت باشد که ساواک در راه آنچه وی اجرای وظیفه قانونی می‌خواند راه افراه پیموده و دست

به خشونت بی‌رویه زده است. اصل توسعه سیاسی حکم می‌کند ایشان بپذیرند که در ورای این تصویر غمناک، هیولای

استبداد چنبره زده بود.

به هر روی آنچه در برنامه این هفته پرگار دیده و شنیده می‌شود تصویری هولناک و در عین حال غم‌انگیز از عمق

توسعه نیافتگی جامعه سیاسی ایران را به نمایش می‌گذارد، تصویری خوفناک و هیولگونه که متأسفانه چشم انداز

روشنی را در افق‌های دور دست ترسیم نمی‌کند. با چنین تصویر سیاه و شوربختانه واقعی باید گفت مشکل امروز ما

فقط و فقط استبداد مذهبی حاکم بر ایران نیست، فقر اندیشه ورزی در حوزه سیاست برهوتی خشک و ترسناک آفریده که

به تبع آن کنشگران سیاسی نیز بدون نقشه راه در دل کویری وحشت افزا راه گم کرده اند.

درويش رنجبر